

## استاد مطهری و مسائل روز جهان اسلام<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد الحمد و الثناء قال تعالى: «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ بِالْكِتَابِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ  
أَنَا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ»<sup>۲</sup>

با تبریک هفته مقدس معلم و با طلب آموزش برای استاد بزرگوار آیه  
الله شهید مطهری که این هفته به یادبود شهادت ایشان، نام گذاری شده، به  
نظرم رسید، مطالب خود را درباره آن مرحوم، در تفسیر و توضیح این آیه  
شریفه و این که آن مرحوم، مصداق بارز آن است به اطلاع حضار محترم  
برسانم.

بدون شک اگر قرار باشد مصلحان جهان اسلام را بشماریم، که مسلماً  
انگشت شمار هستند، به طور قطع یکی از شایسته ترین آنان، علامه مطهری  
است. موضوع بحث من که قبلاً اعلام گردیده: «استاد مطهری و مسائل روز  
جهان اسلام» است. قبل از ورود در بحث، برای این که معلوم شود من

---

۱- سخنرانی استاد در دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، ۱۲ اردیبهشت ماه  
۱۳۷۳ در سالگرد شهادت استاد مطهری  
۲- سوره اعراف، آیه ۱۷۰

درست تشخیص داده و از روی تشخیص این عنوان و آن آیه را برگزیدم سخن خود استاد مطهری را در اول کتاب «عدل الهی» نقل می‌کنم:

«بنده از حدود ۲۰ سال پیش که قلم بدست گرفته مقاله یا کتاب نوشته‌ام تنها چیزی که در همه نوشته‌هایم آن را هدف قرار دادم، حل مشکلات و پاسخگویی به سنوالاتی است که در زمینه مسائل اسلامی در عصر ما مطرح است. با این که موضوعات این نوشته‌ها کاملاً با یکدیگر مغایر است، هدف کلی از همه این‌ها یک چیز بوده است: دین مقدس اسلام، یک دین ناشناخته است، حقایق این دین، تدریجاً در نظر مردم، واژگونه شده است. علت اساسی گمراهی مردم، تعلیمات غلطی است که به این نام داده می‌شود، و بیش از هر چیز، از مدعیان حمایت آن، صدمه می‌بیند. هجوم استعمار، عوامل مرئی و نامرئی، قصور یا تقصیر مدعیان حمایت از اسلام، باعث شده که حقایق اسلام، از اصول و فروع، مورد هجوم و حمله قرار گیرد...» و در پایان می‌گوید: «این بنده ناتوانِ قاصر، در حد توان خود، در این میدان انجام وظیفه می‌کنم...»<sup>۱</sup>

بنابراین، علامه مطهری یک مصلح اسلامی است که به حل مسائل و مشکلات اسلامی زمان خودش توجه دارد.

استاد مطهری، فیلسوف هست، فقیه هست، مورخ و محدث هست، عالم به اوضاع و احوال و مقتضیات زمان، و حوادث سیاسی جهان و اوضاع مسلمین هست، اهل قلم و سخن و درس و بحث هست، این امور جای انکار نیست اما او همان طور که خودش فرموده، تمام این کمالات را در راه اصلاح جامعه اسلامی بکار بسته است.

من، درباره علامه مطهری، از سال اول انقلاب تاکنون سخنرانی های متعددی کرده ام، اولین سخنرانی، در همین مشهد در چهلمین روز شهادتش ایراد گردید که در جلد اول یادنامه او به چاپ رسیده است. سخنرانی دوم، در دانشگاه اهواز در بُعد فلسفی شهید مطهری ایراد گردید که در مجموعه مقالات آن کنفرانس، چاپ شده است. یکبار در تهران و دوبار دیگر در دانشگاه مشهد و همین امسال قبل از این که به اینجا بیایم سه سخنرانی در اصفهان، یکی در دانشگاه صنایع دفاع ملی و دیگری، در مدرسه صدر برای طلاب و علمای حوزه علمیه اصفهان و دیگری در مسجد سید اصفهان در حضور چند هزار نفر ایراد گردید که امید است روزی همه این سخنرانی ها، گردآوری و چاپ شود.

در همه این سخنرانی ها سعی کرده ام موضوع بحث و مطالب، مکرر نباشد البته برخی از مباحث خود بخود تداخل دارد ولی در هر یک از ناحیه خاصی، زندگی استاد مطهری، مورد بحث، قرار گرفته است. عنوانی را که در این سخنرانی مطرح کردم به صورت مستقل، در جایی مطرح نکرده ام و عجیب است که خیلی هم در حیات علمی آن مرد نقش دارد. من در مزایای آن مرد بزرگ، چه دو مقالاتی که چاپ شده و چه آنچه چاپ نشده، چیزهای زیادی گفته ام. آنچه را که از مجموع آن ها به نتیجه رسیده ام، همین است که ایشان یک مصلح بزرگ اسلامی بوده و خداوند هم بنا به وعده خود (إنا لا نضيع أجر المصلحين) اراده فرموده که اجرش ضایع، و نامش فراموش نشود. و آثارش جاودان بماند.

حال، بحث این که مصلح، یعنی چه؟ من در این زمینه یک سخنرانی کرده ام، در اینجا نمی خواهم از بحث خود باز بمانم عجالاً قرآن در این

آیه، مصلح را چنین کسی می داند: «الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ» فعل «یَمَسِّكُونَ» از باب تفعیل برای تأکیدات یعنی کسانی که خیلی خوب و محکم به کتاب خدا متمسک باشند، پیداست مقصود این نیست که قرآن را قرص و محکم بدست بگیرند، مسلماً مراد آن است که حتی المقدور در قرآن دقت و تدبّر کنند، و مطالب و حقایق آن را بفهمند و عمل کنند و برای دیگران هم آن را بیان کنند و دیگران را به عمل به آن وادارند. این شرط اول یک مصلح اسلامی است.

شرط دوم، «و أقاموا الصلاة» تمام مصلحین اسلامی به نماز که رمز رابطه، خالق و مخلوق و ستون دین است اهمیت می دهند، نماز محور کلیه اعمال اصلاحی آنان است. حال اگر کسی ادعای اصلاح بکند و خود را مصلح اسلامی بداند ولی کاری به دین نداشته و به قرآن، تمسک نمی کند، و به قول معروف، سنگ وطن و ملت را به سینه می زند و برای شهر و ملت خود، کار می کند، چنین کسی قابل تقدیر است، اما ما نمی توانیم او را یک مصلح اسلامی بنامیم؛ یا اگر کسی در عرصه سیاست قلم فرسایی یا سخنرانی می کند و افکار را روشن می سازد و سیاست دنیا را براه صحیح هدایت می کند، غرب و شرق را با هم آشتی می دهد و بالاخره انسان دوست است و با سیاست های استکباری در می افتد، یک سیاست را می کوبد، و از سیاست دیگر حمایت می کند، ممکن است چنین کسی حسن نیت داشته باشد اما او یک مصلح سیاسی و ملی است، نه یک مصلح اسلامی.

من روی عنوان «مصلح اسلامی» تأکید دارم، که مطهری یک مصلح اسلامی است تا برسیم به مبارزات او با التقاط که بُعد مهم زندگی علمی او

است و خود از ابعاد اصلاح او است که مسأله التقاط، در روزگار ما از نظر فکر اسلامی بسیار اهمیت دارد و شاید در رأس همه مسایل علمی اسلامی باشد.

### صلاح علم:

بسیار خوب حال که مطهری یک مصلح اسلامی است آیا بدون مسلح شدن به معلوماتی که در این کار مهم، ضرورت دارد دست به اصلاح زده است؟ ابدأ، چنین رسالتی دست خالی امکان ندارد. لهذا او در فقه و اصول در حدّ یک مجتهد عالیقدر و همچنین در کلیه ی رشته های علوم اسلامی بخصوص در فلسفه اسلامی در حدّ اجتهاد و تخصص، کار کرده و در همه این رشته ها صاحب نظر است. نه تنها فلسفه اسلامی که در فلسفه های غربی، بخصوص در فلسفه مادّی که اولین بحث من خواهد بود فراوان زحمت کشیده است، او در فهم مطالب فلسفه مادّی و سواس داشت، تا حقیقت آن را درک کند و بتواند با مبنای صحیح علمی به جنگ آن برود.

خیلی ها فلسفه خوانده اند، ایشان هم خوانده است اما میان ایشان و دیگران تفاوت بسیار است. او فلسفه خوانده و فهمیده و به بهترین وجه آن را بیان کرده است. او مدّت حدود ۲۰ سال از ۱۳۱۱ تا ۱۳۳۱ در حوزه مشهد و قم، و بعد از آن، تا پایان عمر، در تهران به بررسی و تحلیل مسائل فلسفی مشغول بوده است. در قم، به استفاده و افاده، و در تهران به افاده پرداخته است. نه تنها افاده، که عقیده دارم ایشان در تهران بیش از آن که افاده کند، خودش بهره برده است. من این مطلب را در مقاله ای مفصل - جلد اول یادنامه شهید مطهری - شرح داده ام، کما این که در آن مقاله سایر ابعاد

زندگی آن مرد، به تفصیل آمده است.

در اینجا نظر بر این است که استاد مطهری، خودش را به سلاح علم تا حدی که ضرورت داشته، مسلح و مجهز نموده، آن گاه دست به اصلاح زده است.

### سلاح تقوی:

او همچنین خود را به سلاح تقوی نیز مجهز کرد، درباره تقوای وی خیلی چیز نوشته اند. من نیز در آن مقاله مطالبی را یاد کرده ام. همین قدر عرض می کنم که مطهری به واقع یک انسان متقی و متعبد بود، یادم نمی رود که بارها در قم، و بعداً هم در تهران، دیدم در روزهای جمعه وقت عصر، مقید بود (دعای سیمات) را بخواند، مکرراً دیدم از جلسه برمی خاست و (مفاتیح) پیدا می کرد و در گوشه ای می نشست و آن دعا را می خواند.

من مقید هستم این سنخ مطالب را بگویم؛ شاید کسانی باشند که مطهری را به این حد از تعبد و تقدس شناسند و این خود یکی از جهات مظلومیت آن مرد است که در پایان سخنرانی از آن بحث خواهم کرد.

آری اولیاء الله ناشناخته هستند، مگر علی (ع) را آن طور که بود شناخته اند؛ یک عده شیعیان و یا دوستان نادان و تندرو و یک عده دشمنان دانا و مغرض، درباره او داوری کرده اند، و افرادی که علی را با شخصیت واقعی اش شناخته باشند کم اند، دیگر بزرگان، از جمله حضرت امام خمینی بنیانگذار انقلاب اسلامی هم چنین بود و همه ابعاد شخصیت وی شناخته نشد.

بلی، مطهری به دین تعبد داشت، در عمل و در سخن و نوشته پای بند دین بود، کسانی از مدعیان اصلاح حتی از ارباب عمایم بوده اند که پای بند به اسلام نبوده اند، و باید این قبیل مسائل درباره شناخت افراد، حلاجی شود. حال، اگر کسی مدعی است که مصلح اسلامی است و انتظار دارد مردم او را مصلح بدانند و خدا اجر او را ضایع نسازد، باید سعی کند مصداق (الذین یُمتکون بالکتاب و أقاموا الصلاة) باشد.

به خاطر دارم در ۳۴ سال پیش از این، در رحلت مرحوم استاد بزرگوار مرحوم مطهری و بنده و بسیاری از اساتید کنونی حوزه علمیه قم، آیه الله العظمی بروجردی در مشهد مقدس در جلسه ای مرکب از طلاب حوزه و دانشگاهیان، درباره آن مرجع عالیقدر سخنرانی کردم. پس از اندیشه بسیار، در این که راجع به آن مرد بزرگ چه بگویم به نظر رسید ایشان، از بزرگترین مصلحان عالم اسلام، در عصر خود بود؛ و همین آیه را در اول سخنرانی خود مطرح کردم. حالا هم بحق باید درباره شهید مطهری که همه کوشش و معلومات و وجود خود را و تقریباً همه حیاتش را در فهمیدن حقایق اسلام و بیان و نشر آن ها صرف کرده، در عصری که نیاز جامعه اسلامی و بلکه نیاز کل بشریت، به شناخت درست اسلام است، گفت او یک مصلح اسلامی است. بلی او سیاستمدار اسلامی، فیلسوف اسلامی، فقیه اسلامی، یک طراح مسایل اسلامی است و همه این جهات در او جمع شده و از او یک مصلح اسلامی ساخته است.

مبارزه با سه گروه منحرف:

قبل از بحث های اصلی، حدیثی را از اصول کافی نقل می کنم؛ امام

صادق علیه السلام فرمود: «فإنّ فینا اهل البیت فی کلّ خلفٍ غدولاً ینثون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطّلین و تأویل الجاهلین»<sup>۱</sup> یعنی از ما خاندان پیغمبر، افرادی عادل و معتدل هستند که مردم را از تحریف غالیان: - غلو کنندگان - و تندروان و از نسبت های ناروای هواخواهان باطل و از تأویل و توجیه جاهلان - که از روی نادانی دین را تأویل می کنند - باز می دارند. شهید مطهری امام نبود، اما یکی از علمای اهل بیت بود که دقیقاً کارش در همین سه امر خلاصه می شد. با تندروان و غالیان و اسلام گرایان سنتی و متحجر در افتاد و با غلو آنان مبارزه می کرد؛ با انتحال مبطلین و کسانی که بویی از اسلام نبرده بودند ولی به اسم اسلام، گروهی تشکیل داده و به اسم اسلام، می خواستند جامعه را قبضه کنند مبارزه و مشت آنان را باز کرد؛ با تأویل جاهلین هم در افتاد. کسانی هستند که می خواهند به اسلام خدمت کنند، ولی از روی جهل، تأویل ها و توجیهاات بی جا و نادرستی برای مسائل دینی می کنند، چون علم لازم را کسب نکرده اند، که از این قماش مردم، در عصر ما زیاد هستند، طلبگی نکرده اند ولی در همه علوم اسلامی اظهار نظر می کنند که این سه گروه، هر کدام به نحوی برای اسلام زیان دارند. استاد مطهری، با هر سه گروه مبارزه می کرد.

### بحث های اصلی ما:

پس از این مقدمه که به طور اجمال معرفی شخصیت مطهری را در بر داشت، درباره امتیاز وی در حد ضرورت و شاید کمتر از حد ضرورت، بحث می کنم؛ چون فرصت نیست که سخن را درباره هر کدام اشباع کنم،

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲، در باب فضل علماء



در پایان به جمع بندی و بیان مظلومیت آن شهید، مانند همه اولیاء الله، می پردازم.

### اول- نقش مطهری در برابر مکتب مادی:

قبل از ورود در بحث، داستانی را برای شما نقل می کنم. در یکی از کنفرانس های اسلامی که چند سال قبل در هتل استقلال برگزار گردید، آقای احسان طبری، با حال کسالت و با تکیه بر عصا حضور یافته بود؛ از او تقاضا کردند چند دقیقه درباره سرگذشت خود صحبت کند؛ وی با کمک کسی که زیر بغلش را گرفته بود پشت تریبون رفت و سابقه خود را در سال های جوانی نقل کرد که: «در دبیرستان به اوضاع و احوال و محرومیت مردم ناحیه خودم برخورددم و بعداً به تهران آمدم و بدام کسانی افتادم که به روحانیت حمله می کردند و از معلومات بی ثمر آنان مطالبی می گفتند. تا این که در همین گیرودار، به گیر مبلغین مکتب مادی و عمدتاً شاگردان «دکتر ارانی» افتادم و سرانجام آن مکتب را پذیرفتم و تا آخر خط رفتم و بعداً ما را گرفتند و زندانی کردند.»

«خدا چنین خواست که من هدایت شده از دنیا بروم؛ در زندان بیکار بودم؛ آثار شهید مطهری و علامه طباطبایی را مطالعه می کردم و حقیقتاً معتقد شدم آنچه من تاکنون از آن دفاع می کردم و آن را فلسفه اصیل می دانستم، فلسفه نیست (این تعبیری است که اتفاقاً خود شهید مطهری هم کرده است). بر اثر مطالعه آن کتاب ها هدایت شدم. «و عسی أن نکرهوا شیئاً و هو خیر لکم»، ما با کراهت زندان رفتیم اما خدا خواست که به زندان آمدم و فرصت مطالعه پیدا کردیم.»

این سخنرانی کوتاه را کرد و با زحمت برگشت در جای خود نشست و پس از چند روز هم فوت کرد.

می دانید که احسان طبری ایدئولوگ مکتب مادی در ایران و بلکه در سراسر آسیای میانه و افغانستان شمرده می شد. کسانی که در افغانستان و حتی در کشور شوروی سابق روی کار آمدند از شاگردان او بودند. بلی او بر اثر مطالعه نوشته های مطهری که بهترین مفسر افکار استادش علامه طباطبایی بود، مسلمان شد و حتی در ماه مبارک رمضان، با حالت کسالت روزه می گرفت که به او گفته شد: «روزه بر مریض روا نیست.»

حال، کی می داند که مطهری چنین قدرت فلسفی داشته که مثل احسان طبری را از مکتب مادی که سال ها در آن کار کرده بود برگرداند. این همان مظلومیتی است که مطهری داشت، خودش به کسی نمی گفت، دیگران هم نمی دانند، بعضی هم که سی دانستند خط اسلامی نداشتند و از تأثیر مطهری در سست کردن مبانی مکتب مادی دم نمی زدند.

پس از ذکر یک نمونه از نقش مطهری در ابطال مکتب مادی، عرض می کنم: آقای مطهری و دوستانش مانند شهید دکتر بهشتی، و چند تن دیگر درک کردند که اولین مسأله روز و اولین مشکل جهان اسلام در آن تاریخ گرایش تحصیل کرده ها به مکتب مادی و انتشار سریع این مکتب در میان این قشر است. به عقیده من همان ها مرحوم علامه طباطبایی را واداشتند که در این خط یعنی بحث درباره فلسفه مادی بیفتد، به او گفتند این چه فائده دارد که اسفار را دوره کنیم ولی نتوانیم از این راه، به مغلطه فلسفه مادی پاسخ بگوییم.

این، برای اولین بار بود که فلسفه اسلامی به جنگ فلسفه مادی عصر ما

برده می شد. در مصر و دیگر کشور های اسلامی و غیر اسلامی در ردّ مکتب مادی خیلی کتاب و مقاله نوشتند، مانند فرید وجدی که کتاب «علی اطلال المذهب المادی» را نوشته است که حَقّش محفوظ است، اما او خود با فلسفه اسلامی مخالف بود و آن را در کتاب های خود می کوبید.

باری، این گفتگو ها باعث گردید علامه طباطبایی جلساتی در شب های پنجشنبه تشکیل داد غیر از جلسات فلسفه معمولی. در این جلسات موضوعات مختلف فلسفی که بطور مستقیم یا غیر مستقیم پایه های فلسفه مادی را متزلزل می کرد، مطرح می فرمود، مباحث را با خط خودش و دست لرزانش می نوشت و در کاغذ های نازک کپی می کرد و به دست هر کدام از حاضران که تعدادشان از ده تن تجاوز نمی کرد، نسخه ای می داد و خود آن را می خواند و مورد نقد و ایراد قرار می گرفت، که بدیهی است یکی از صاحب نظران آن جلسه شهید مطهری بود و گاهی مرحوم شهید بهشتی یا دیگران بحث می کردند، و بعداً آن اوراق با توجه به آن اشکالات و پاسخ آن ها به گونه ای که در کتاب (اصول فلسفه و روش رئالیسم) آمده به چاپ رسید، اشکال و پاسخ هایی که در مباحث آن کتاب آمده غالباً همان هایی است که در آن جلسات مطرح می گردید، من نیز جلسه دیگری را که در همین زمینه فلسفه مادی بود ترک کردم و به جلسه علامه منتقل شدم و چند سالی تا سال ۳۹ که در قم بودم و سال ها پس از آن، آن جلسات ادامه داشت.

باری، در حدود سال ۱۳۳۱ بود که استاد مطهری از قم به تهران منتقل شد، اولین کار علمی ایشان در تهران، با توجه به وظیفه ای که احساس می کرد و بنا بر رویه همیشگی او که همواره به کار علمی دست می زد که

در آن خلاء احساس می شد، و از تکرار کار دیگران احتراز داشت، لهذا به تحشیه این مقالات پرداخت، و در شرح سخنان استاد چنان همت و وقت صرف کرد که من در همان اوقات پس از انتشار جلد اول کتاب اصول فلسفه، از علامه طباطبایی شنیدم که فرمود: «مطهری حقیقتاً خودکشی کرده است.»

به خاطر دارم یکی از اساتید همین دانشکده الهیات مشهد، مرحوم دکتر مشکوة الدینی که عمده در فلسفه اسلامی کار می کرد گفت: «به نظر من نوشته های آقای مطهری از نوشته های علامه طباطبایی مهم تر و عمیق تر است.» علت، آن بود که علامه، مطالب را مجمل و بدون شرح و بسط و با قلم خود که سنگین بود می نوشت، و اگر آن حواشی و تعلیقات شهید مطهری نبود، شاید نوشته های استاد خیلی قابل فهم نبود.

من در یکی از سخنرانی های اصفهان گفتم: سخنی را که مولانا درباره فخر رازی گفته است: «فخر رازی علم را تی تی کند» عیناً درباره شهید مطهری صادق است، استاد مطهری حقیقتاً از وجود خود در ساده کردن فلسفه و منطق و سایر مباحث مایه می گذاشت. در حالی که علامه غالباً عربی می نوشت و فارسی او هم خیلی سنگین، و اصولاً درس های او در سطح بالا بود و فقط کسانی که سال ها فلسفه خوانده بودند می توانستند از بیانات او استفاده کنند.

باری اولین وظیفه ای که استاد مطهری به عهده گرفت، در آن جوی که فلسفه مادی، عده ای را قانع یا متزلزل کرده بود، رد آن فلسفه بود از راه های علمی و فلسفی. به خاطر دارم، انسان به نوع افراد تحصیل کرده آن روزگار که برخوردار می کرد می دید ذهن آن ها خدشه ناک است، آنان نماز

می خواندند تعبداً در حالی که در فکرشان قلقله و زلزله و تردید وجود داشت، درباره خدا و پیامبر و دین و روحانیت و بالاخره درباره اسلام و مظاهر آن، و این امر مسبب از بسط فکر مادی و شدت تبلیغات کمونیستی بود که همه طبقات، بخصوص نسل جوان و تحصیل کرده ها را از بُعد علمی، و کارگران و کشاورزان را از بُعد اقتصادی، در بر گرفته بود.

باری، علامه طباطبایی مقالات را مرتباً برای استاد مطهری می فرستاد و ایشان آن ها را شرح می کرد و تا چهار جلد از آن مقالات با توضیحات استاد مطهری به نام «اصول فلسفه و روش رئالیسم» منتشر گردید.

وی، در فهم و درک مسائل فلسفی که علامه مطرح کرده بود با وسواس خاصی برخورد می کرد. علامه طباطبایی پس از شهادت استاد مطهری در سخنان کوتاه خود درباره آن شهید که از تلویزیون پخش شد، و توأم با اشک های آن استاد بود فرمود: «حقیقتاً مطهری مطالب را خوب می گرفت و به عمق مطالب می رسید.» در مسأله قوه و فعل علامه را به تهران برد و چند روز در خانه خود نگه داشت؛ تا عمق این مسأله را درک کند زیرا از نظر او ابهامی در این مسأله وجود داشت. من درباره استاد مطهری، نسبت به فلسفه، تعبیر «راسخین در علم» را بکار برده ام.

بلی، او مراتبی از مراتب راسخین در علم را واجد بود، سرسری اصطلاحات را فرا نمی گرفت و از آن ها زود نمی گذشت، بلکه برای خود شک ایجاد می کرد و می کوشید به شک خودش پاسخ دهد. همین طور، سعی می کرد که مطالب مشکل را تنزل بدهد و به دیگران بفهماند. همان جزوه کوچک آشنایی با منطق و فلسفه ایشان در بیان ضرورت منطق بی نظیر است. در سراسر تعلیقات خود، بر مقالات استاد و همچنین در شرح

مختصر و شرح مطول خود بر منظومه سبزواری که عمده درس های او در حوزه علمیه قم بوده و نیز در سایر مقالات فلسفی خود، نهایت کوشش را بخرج داده که اولاً مطلب را آن طور که هست خودش بفهمد و ثانیاً به دیگران بفهماند.

یاد دارم استاد فروزانفر رییس دانشکده الهیات تهران، که در حوزه مشهد درس خوانده بود و عمده تخصصش در ادبیات و شعر بود و از فلسفه و عرفان هم بهره ای داشت، می گفت: «این فلسفه مرده را از دانشکده بیرون بریزید.» چرا تعبیر به «مرده» می کرد، زیرا فلسفه، به صورت یک سلسله مفاهیم مبهم و بی فایده درآمده بود، اصطلاحاتی را استادان تکرار می کنند و شاگرد ها هم بدون این که عمقش را درک کنند فرامی گیرند. بلی فلسفه چنین بود و هنوز هم اکثر حوزه ها همین طور است. استاد مطهری بر آن بود که فلسفه را از مردگی درآورد و نیز منطق را از مردگی درآورد. همین کتاب آشنایی با منطق و فلسفه استاد را بخوانید و آن را با دیگر نوشته ها مقایسه کنید تا عرض من معلوم شود. مطالب فلسفی را بگونه ای که وی در کتاب هایش با دقت، پرورانیده در هیچ جا دیده نمی شود. پی گیری از فلسفه اسلامی و سست کردن پایه های فلسفه مادی، اولین وظیفه ایشان بود که تقریباً سال های نخست توقف او را در تهران، فراگرفت، بلکه می توان گفت نظر به گرایش فلسفی او، بسیاری از مقالات علمی او مانند «انسان و سرنوشت»، «عدل الهی»، «علل گرایش به مادیگری» و مقالات او درباره ایدئولوژی اسلامی همه از فکر فلسفی او نشأت می گیرد و عمده به همین اصل مهم، رد فلسفه مادی ارتباط دارد.

درست است که هجوم فکر مادیگری پشتوانه سیاسی آن، عمده شوروی

سابق بود که قدرت جهنمی و دستگاه تبلیغات گسترده ای داشت، این مطلب قابل انکار نیست، اما چرا تا این حد جا باز می کرد و در میان جوانان و بلکه استادان ما انتشار می یافت و مانند آتشی که به کاهدانی افتاده، اطراف خود را سریعاً فرا می گرفت و ممکن است انباری را می سوزاند. معلوم است که حالت پذیرش در آن اشیاء وجود دارد، حال چرا افکار، به این سرعت تحت تأثیر قرار می گرفتند؟ چونکه در افکار تحصیل کرده های ما خلأی وجود داشت و مکتب مادی از آن خلأ استفاده می کرد.

مرحوم مطهری، از این امر رنج می برد و سعی می کرد تا این فلسفه را بفهمد و نقطه ضعف آن را بیابد. خود وی نوشته است که: «من با شوق و عشق و علاقه زائد الوصف هر دو فلسفه را در قم و تهران حدود سی سال تحقیق کردم و سرانجام فهمیدم که فلسفه مادی، فلسفه نیست»، بلی مجموعه ای از مطالب را در ابعاد مختلف که با هم ربط ندارند و طراحان این مکتب آن ها را با سریشم به هم وصل کرده اند، فلسفه و سیاست و اقتصاد را در یک خط کشیده اند، فلسفه مادی را که ربطی به سیاست و حکومت ندارد به زور به هم ربط داده اند. انسان وقتی دقت می کند در این رشته به هم پیوسته بریدگی می بیند یعنی معلوم می شود که دارند آن موضوعات را به هم می چسبانند. حال، این مکتب ساختگی را در چه محیطی رواج می دادند؟ در بین جوان ها، استادان خام که از اسلام و فلسفه اسلامی ابدأ خبر ندارند، کسانی که هرچه از دین دیده و شنیده بودند سطحی و گاهی خلاف عقل به نظر می آمد و لهذا به سرعت بدون هیچ مانع و رادعی تحت تأثیر قرار می گرفتند.

اینجا است که علامه مطهری، حق بزرگی به گردن نسل جوان و تحصیل

کرده‌ها دارد نه تنها جوانان ایران بلکه جوانان بسیاری از کشور های اسلامی، زیرا آثار او در سطح وسیعی به زبان عربی و انگلیسی و سایر زبان‌ها ترجمه شده و می‌شود. بلی، مشکلاتی را که مکتب مادی مطرح می‌کرد، هیچ کسی نبود که بر مبنای علمی پاسخ دهد. کسانی هم که در مقام رد آن بر می‌آمدند قدری هو و جنجال راه می‌انداختند و قدری هم با مبانی علمی و فلسفی ناقص به جنگ آن می‌رفتند زیرا فلسفه نمی‌دانستند یا آن را درست نفهمیده بودند که از آن در ابطال مکتب مادی کمک بگیرند.

باری، استاد مطهری با کمک استاد علامه طباطبایی و دوستان دیگرشان که گفتم در فکر علامه تأثیر داشتند این وظیفه مهم را به عهده گرفتند و به خوبی از عهده برآمدند، هم اکنون نوشته‌های این استاد و شاگرد در تمام جهان اسلام در این زمینه بی‌نظیر است. علامه در نجف درس خوانده بود و در این قبیل مسائل وارد نبود این استاد مطهری و رفقایش بودند که علامه را به این راه انداختند و از این راه فلسفه را از مردگی نجات دادند. و بالاخره از راه همین فلسفه، بزرگترین مشکل عالم اسلام را در آن هنگام که مکتب مادی بود رفع کردند.

من در اینجا، نمی‌خواهم به کسی اهانت کنم کسانی در ایران و در غیر ایران به جنگ فلسفه مادی رفتند که خود به فلسفه اسلامی عقیده نداشتند و به آن نیش می‌زدند و آن را مسخره می‌کردند، آن‌ها کاری از پیش نبردند، و تنها مطهری به کمک استادش مرد این میدان بود، و لهذا بیشتر نوشته‌های او همان طور که گفتم مستقیماً یا غیر مستقیم به رد مادیین ارتباط دارد. در این مسأله مهم به همین اندازه اکتفا می‌شود.



## دوم - اسلام و مقتضیات عصر:

عقیده و ادعای ما مسلمان ها اینست که اسلام، آخرین ادیان و پیغمبر ما خاتم پیغمبران است و برای هدایت همهٔ زمان ها و مکان ها و همهٔ ملل و اقوام، کفایت می کند، بلی ادعا این است قرآن هم صریحاً آن را تأیید می کند و علی القاعده هر کس آن را انکار کند، خارج از اسلام است، متأسفانه برخی از حامیان اسلام در غیر ایران و برخی هم در ایران، غیر مستقیم می خواهند این حقیقت را انکار کنند و بگویند: اسلام، با مقتضیات عصر سازگار نیست.

این مسأله تنها در ایران مطرح نشده، بلکه بیش از صد سال پیش از این، از هنگامی که پای استعمار انگلیس به شبه قارهٔ هند باز شد و با خود افکار نوی را به ارمغان آوردند، فرهنگ جدیدی را مطرح کردند، فلسفه های تازه ای نشر دادند، عمداً یا غیر عمد، خودبخود، مردم مسلمان، با آن افکار و با علوم روز، آشنا شدند. برخی از علمای واقع بین مسلمان ها دیدند این افکار و فلسفه ها و علوم با اسلام رایج، بخصوص اسلام هندی که صدی هشتاد با خرافات همراه بود، سازگار نیست. ملاحظه کردند فرهنگ اسلامی معمول، با آن فرهنگ با زرق و برق، کراوات زده و اصلاح کرده در تضاد است. این تحوّل، نخست در هند بعداً در مصر و سپس در ایران و سایر کشور های اسلامی، در افکار روشنفکران به وجود آمد. در ایران یکی از رجال نامی چنان تحت تأثیر این فرهنگ، قرار گرفته بود، که می گفت ما ظاهراً و باطناً از فرق سر تا نک پا باید فرنگی بشویم. در جاهای دیگر هم چنین کسانی بودند و صریحاً در مقالات و کتاب ها و سخنرانی های خود،

این ایده را مطرح می کردند.

در این هنگام بود که کسانی به فکر چاره افتادند و در صدد تبیین جدید از دین برآمدند تا با علم و فرهنگ اروپایی سازگار شود. به نظر من اولین کس که به این فکر افتاد و دست به کار شد «سیر سید احمد خان هندی» مؤسس دانشگاه اسلامی، علیگڑه هند بود، که او را متهم به بی دینی و حمایت از سیاست انگلیس می کردند، لقب سیر را هم انگلیسی ها به وی دادند. او تفسیری بر قرآن نوشت و سعی می کرد معجزات و خارق عادات قرآن را تأویل و توجیه کند تا با علم، سازگار شود که شدیداً مورد انکار علمای اسلام و از جمله مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی قرار گرفت. وی مقالاتی در ردّ سید احمد خان در یکی از روزنامه های هند نوشت.

من تا هنگامی که به هند نرفته بودم و از نزدیک دانشگاه علیگر را - که گفته می شود به اشاره سید جمال الدین بنا کرده تا نسلی از دانشمندان مسلمان را مجهز به علوم روز تربیت کند که بتوانند در قبال انگلیس قیام کنند - ندیده و نیز آرامگاه او را زیارت نکرده بودم، و از اوضاع و احوال مسلمین هند در حال حاضر، کاملاً اطلاع نیافته بودم، به این سید عقیده نداشتم، اما پس از دیدن هند، نظرم بکلی برگشت.

معلوم شد وقتی «سید احمد» می گفت اگر انگلیس ها بروند، هندو ها مسلمان ها را قتل عام خواهند کرد و ریشه اسلام را می کنند، درست می گفت. الان، اسلام در هند در خطر است، سیاست هند بر اسلام زدایی است، در کنار هر مسجد بتکده ساخته اند و با سرعت افکار و آداب هندی را در بین مسلمان ها تبلیغ می کنند. کما این که معلوم شد آن دانشگاه بجا تأسیس گردیده و صدها دانشمند مسلمان را تحویل جامعه داده که در هند

و پاکستان در پست های حسّاس، خدمت می کنند و برای اسلام پُشتوانه محکمی هستند.

البته افکار التقاطی سید، قابل رد است و در این خصوص حق با سید جمال الدین و دیگر علمای مخالف او است. از جمله ی همین قماش از دانشمندان هند که هوای تجدید اسلام را در سر داشتند مرحوم «شبلی نعمانی» بود، که علم کلام جدید را تدوین کرد. و از همین دانشمندان است مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی که بدون التقاط و تأویل و توجیه، کار خود را در بُعد سیاسی و مبارزه با انگلستان و دعوت مسلمان ها به وحدت، آغاز کرد، و در بُعد علمی هم، در صدد بود فلسفه اسلامی را زنده کند و همان طور که قبلاً گفتم از حالت رکود و مردگی بیرون آورد که عمده این کار را در مصر انجام داد، بنا بگفته شاگردش شیخ محمد عبده: وی نزد سید هشت کتاب فلسفی را درس خوانده است. بیشتر سخنرانی های سید جمال ریشه فلسفی دارد اما در قالب نو و مناسب با روح عصر.

افکار نو اسلامی از مصر و هند تدریجاً به ایران رسید، خود سید جمال هم در سفرهای خود به ایران، آن ها را مطرح می کرد و کسانی در تهران، با این افکار نو آشنا شدند. حتی بیشتر طرفداران مشروطه در آغاز، از سلسله علما و دیگران، از سید جمال متأثر بودند. در مصر عده ای مانند فرید وجدی، شیخ محمد عبده، سید محمد رشید رضا و دیگران به این فکر گرایش پیدا کردند و تمام همتشان صرف سازش میان علم و دین و نجات فرهنگ اسلامی از هجوم فرهنگ و علوم اروپایی صرف می شد.

در ایران هم، کسانی از قبیل شیخ هادی نجم آبادی در قدیم، آیه الله طالقانی و دیگران در این اواخر همین راه را طی می کردند، اما به نظر

اینجانب هیچکدام از این دانشمندان مسلمان خارج و داخل کشور مانند استاد مطهری توفیق نیافتند تا اسلام را طوری بیان کنند که با مقتضیات عصر سازگار باشد. تقریباً تمام کتاب‌ها و مقالات استاد مطهری همین هدف را دنبال می‌کنند. از آن جمله اسلام را متهم می‌کردند که به آخرت اهتمام ورزیده و از دنیا مردم را بر حذر داشته است. در خبرها و کتاب‌ها هم این مطلب به همین گونه بیان می‌شد حتی می‌گفتند اصلاً دنیا هیچ است و هرچه هست آخرت است. ظواهر برخی از آیات و روایات هم همین امر را تأیید می‌کرد: «الدنيا مزرعة الآخرة»، «انما الحیوة الدنیا لهو و لعب و زینة و تفاخر...»

در حالی که نسل جدید با جوئی که فرهنگ روز به وجود آورده بود نمی‌توانست این مطلب را هضم کند. مسأله تساوی حقوق زن و مرد، مسائل اقتصادی اسلام و اختلاف طبقاتی که استاد در همه این مسائل کتاب نوشت و بخصوص در مورد اقتصاد نظرهای جدیدی را مطرح کرد که مصلحت ندانست در حیات خودش منتشر شود، و ما در این خصوص جداگانه بحث خواهیم کرد، مسأله التقاط، مسأله دفع شبهات، مسأله اجتهاد، مسأله روحانیت و مرجعیت، تاریخ و تمدن اسلامی، مسأله ملیت و قومیت اینها همه مورد عنایت استاد مطهری بود که ما هر کدام را جدا مطرح می‌کنیم، اما جامع مشترک میان همه آنها همین دفع شبهه ناسازگاری اسلام با مقتضیات زمان بود.

استاد مطهری، در همه این مسائل از نو به کتاب و سنت و مبانی فلسفی رجوع می‌کرد و درباره این مباحث، حرف نو و تازه داشت، در عین این که دچار التقاط که بزرگترین خطر ورود در این میدان است، نمی‌گردید و البته

هر کسی مرد این میدان نبود و کسانی هم که وارد شدند مانند استاد مطهری از عهده بیرون نیامدند و یا به بلای التقاط دچار گردیدند.

### سوم - دفع شبهات:

پیدا است در راستای دفع این اتهام که اسلام با مقتضیات روز نمی سازد، لازم بود یک یک شبهات را در این خصوص دفع کند و من در اینجا چند مسأله را مطرح می کنم:

۱- مسأله خانمیت، که نزد مسلمانها امری است قطعی و معنی آن، ثبوت و عدم تغییر قوانین اسلام است (حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه) در حالی که نیازها متغیر است و هر زمانی اقتضای خاصی دارد و نیازهای معینی در جوامع بشری مطرح می گردد، چطور می شود میان این دو امر را جمع کرد؟ قواعد ثابت و لایتغیر با نیازهای متغیر. به نظر می رسد این مشکل در رأس همه مشکلات و مبهمات نسل جدید قرار دارد و استاد مطهری مردانه به سراغ آن رفت، دیگران هم از روی خیرخواهی و احتمالاً برخی از روی غرض و یا نادانی سراغ این مشکل رفته اند ولی عملاً مشکلی بر این مشکل افزوده اند.

از آن جمله مرحوم اقبال لاهوری است که به نظر من وجود او از معجزات اسلام است، جوانی که در اروپا درس خوانده و برگشته تا این حد عاشق اسلام و قرآن است و این عشق و علاقه را در اشعار آبدارش و در کتابهایش مانند «راز خودی» به عرفان و مفاهیم عالی قرآنی اظهار کرده است و در صدد تجدید حیات اسلام است. اصولاً اصطلاح «تجدید حیات دین» را او مطرح کرده است. استاد مطهری وقتی این عشق و علاقه اقبال را

به اسلام و قرآن می بیند در حیرت می شود، خیلی به اقبال علاقه داشت و حقیقتاً از او تجلیل می کرد. اما دفعتهاً برخورد کرد به انحراف او در مسأله خاتمیت، مسلماً اقبال، مانند مطهری چهل سال در حوزه های علمیه سر نکرده بود و از مبانی اسلام عمیقاً اطلاع نداشت، در زمینه فقه و اصول و احکام شاید ابدأ کار نکرده بود اینست که در این مسأله دچار انحراف گردید آن هم انحراف خطرناک، هر کس دیگر هم با مبانی اسلام در حدّ اجتهاد آشنا نباشد و تنها بسته گریخته مطالبی را شنیده باشد دچار چنین انحرافی می شود، که در ایران نظیر دارد. کسانی که اسلام را از روی متون اصلی نخوانده و حتی یک سطر عربی نمی دانند چطور می توانند در مباحث اسلامی، از انحراف و لغزش و التقاط، مصون بمانند؟ آنان که فلسفه نخوانده و آن را نفهمیده و بلکه صرف وقت را در آن بی ثمر می دانند چطور می توانند در مسائل بفرنج فلسفی، قدم نهند و سالم بیرون بیایند. چنین کسانی مشکلی را حل نمی کنند بلکه مشکلاتی را هم پدید می آورند، ایشان علوم اسلامی و تاریخ را تحریف می کنند.

علامه مطهری دید اقبال لاهوری در مسأله خاتمیت دچار انحراف خطرناکی شده است، او می گوید: این درست است که پیغمبر اسلام، پیغمبر خاتم بود اما معنی خاتمیت آن است که پس از او دیگر بشر به پیغمبر نیاز ندارد، زیرا علوم بشری مشکلات را حل می کند و نیازی به احکام دین نیست!! پیغمبران و از جمله پیغمبر خاتم بشر را هدایت کرده اند و به عصر شکوفایی علوم رسانیده اند و او را تحویل علم داده اند، این است معنی خاتمیت اسلام. درست مانند کاروانی که جمعی را با الاغ از پیچ و خم کوهها بالا ببرد تا دم جاده ماشین رو برساند در آنجا از آنان

خداحافظی کرده، آن جمع را سوار ماشین می کند. دیگر آنان به الاغ نیاز ندارند. اسلام هم همین کار را انجام داده و بشر را به دوران علم و معرفت رسانیده و بدست علم، سپرده است.

استاد مطهری، می بیند اقبال دچار عجیب انحرافی شده است می گوید: آنچه را اقبال می گوید خاتمیّت پیغمبر اسلام نیست بلکه پایان دین است یعنی بشر از این تاریخ به بعد دیگر به دین نیاز ندارد و علم، کار دین را بعهدہ دارد.

وی می گوید: با همه احترامی که من برای اقبال قائل هستم، نمی توانم در قبال این حرف او سکوت کنم، او با این حرف به دین پایان داده و دوران حکومت علم را اعلام کرده است. او می گوید بشر، علم حقوق دارد، علم اقتصاد دارد، علم سیاست و حکومت دارد، دیگر چه نیازی به دین است؟

استاد مطهری، در ردّ این گفته می گوید: اتفاقاً امروز با پیشرفت علم و تمدن، بشر به دین بیش از گذشته نیاز دارد، منتهی باید این نیاز را فهمید و با دین آن را مرتفع ساخت. نمونه این نیاز مفرط به دین وضع اروپا است که علم و تمدن دارد او را از هستی ساقط می کند و تنها دین اسلام است که می تواند اروپا را از سقوط نجات دهد.

متأسفانه یکی از مدافعان این فکر، که سیطره علم او را دچار حیرت کرده در دفاع از اقبال لاهوری بجای این که به عمق سخن استاد مطهری بیندیشد گفته است: آقای مطهری دچار تناقض شده او اول از اقبال تعریف نموده اما طوفان مبارزه با روشنفکری او را به حسادت واداشته و به جان اقبال انداخته است!! در حالی که این طور نیست اقبال با مطهری رقابت نداشته و هم زمان نبوده اند، تا حسادت، او را به هجوم وادارد. انصافاً درباره

مطهری با آن همه اخلاص و صفا و انصاف که در بحثهای خود بخرج داده دور از مروّت و انصاف است که کسی درباره او چنین تهمتی بزند. همین خصلت انصاف، او را واداشته که نخست آن قدر به اقبال عشق و علاقه نشان دهد و پس از دیدن این انحراف که خود همین گوینده ایرانی مدافع اقبال هم دچار آن هست، وظیفه خود دیده است که این انحراف را برملا کند و شبهه را از بیخ و بن برکند تا روشنفکران کم مایه دیگر، دچار آن نشوند.

بلی مطهری از هر کسی بیشتر به اقبال لاهوری عشق می ورزید و اشعار آن مرد را درباره امام حسین علیه السلام به اشاره او در پیشانی حسینیه ارشاد نوشتند کما این که نام حسینیه را او بر این مؤسسه تبلیغی نهاد و الا این نام، خاصّ تکیه های عزای حسینی بود که محلّ اجتماع توده مردم است نه قشر روشنفکر. البته همین قشر از روشنفکران، مطهری را از آن حسینیه، بیرون کردند تا متعرض انحرافات روشنفکری ایشان نگردد. اینهاست نمونه های مظلومیت استاد مطهری. بلی با این اشعار، اقبال را زنده کرده اما اشتباهات او را هم برملا ساخته است. اشتباهی که اگر به دست نسل تحصیل کرده افتاد و آن را باور کرد دیگر فاتحه دین را می خواند، نه تنها دین، فاتحه روحانیت، فاتحه علوم اسلامی، فاتحه فقه و اصول و کتاب و سنت را هم باید خواند. مطهری برای دفاع از خود و از روحانیت و یا از روی حسادت به جنگ اقبال در مسأله خاتمیت نرفته، بلکه بیضه اسلام را در خطر می بیند و برای صیانت و دفاع از اسلام، قیام می کند، وگرنه این حرف، زمینه شهادت مدعیات نبوت مانند فرقه ضاله بهائیت و دیگران را فراهم می کند.



باری، استاد مطهری مشکل خاتمیت را با تقسیم احکام اسلام، به احکام ثابت و احکام متغیر که بر محور احکام ثابت به حسب نیازها قابل تغییر است، و با توجه به عناوین ثانویه، با نیازها، انطباق می یابد، پاسخ داده است که خود بحث جداگانه ای می طلبد.

۲- مسأله حجاب: در ایام خردسالی من، حجاب زنها در ایران، چادر و چاقچور بود، بعداً به چادر سیاه کنونی تبدیل شد که برخی هم، بجای سیاه، چادر نماز با رنگهای گوناگون به سر می کردند. در سایر کشورهای اسلامی هم، در هر یک، زنها دارای حجاب خاصی بوده و هستند. مشکل این بود که با وضع کنونی که زنها در مدارس دانشگاهها تحصیل یا تدریس و در ادارات، کار می کنند و در کارهای اجتماعی دوشادوش مردها فعالیت دارند، نمی توانند باحجاب باشند. لذا استاد مطهری وارد این میدان شد و مسأله حجاب اسلامی را مطرح کرد که سر و بدن پوشیده ولی صورت باز است و مانع هیچ کار هم نیست. البته این مسأله را با ظرافت خاصی مطرح کرد که مقدسین سنتی را بد نیاید، ولی بد آمد اما او باک نداشت، زیرا وظیفه خود را در حل این مشکل می دید و این وظیفه را به بهترین وجه ادا کرد.

رتال جامع علوم انسانی

۳- مسأله شناخت انسان، از مسائلی است که بگونه های مختلف در عصر ما مطرح می شود، مادبین انسان را مانند سایر حیوانات یک پدیده مادی می دانند که همش خوراک، لباس، مسکن و همسر است. حال، اگر انسان وجودش در بُعد مادی منحصر است، که بسیاری از حیوانات در این بُعد، از انسان سر هستند، بیشتر می خورند و بیشتر آمیزش جنسی دارند، قدرت بدنی و یا طول عمر برخی از حیوانات به مراتب از انسان بیشتر است و در

جلب منافع و دفع مضرات، خیلی از انسان پیش اند پس امتیاز انسان در چیست؟

اینجا است که انسان شناسی بسیار بحث مهمی است و چند کتاب از کتابهای استاد مطهری مانند انسان و سرنوشت، بحثهای تجرد روح انسان، مسأله رستاخیز، مسأله سعادت و شقاوت و جبر و اختیار همه به شناخت انسان بر می گردد و همین مسائل، بزنگاه برخورد مکتب مادی و مکتب الهی است.

۴- از همین نوع مسائل، مسأله رابطه انسان با عالم غیب است، همان رابطه ای که مکتب مادی در صدد قطع آن است بلکه اصلاً به عالم غیب عقیده ندارد. در همین رابطه مسأله «امدادهای غیبی» که برای اولین بار استاد مطهری این اصطلاح را بکار برد مطرح می گردد، که این تعبیر بعداً مانند بسیاری از تعبیرات ایشان رواج یافت. در همین رابطه مسأله معجزات و کرامات و خوارق عادات، که از اولیاء سر می زند طرح می گردد. استاد مطهری با بیان علمی این مسائل را حل کرد. و از این قبیل شبهات در محیط دانشگاه و حوزه مطرح بود که استاد با استادی خاصی به سراغ آنها می رفت و پاسخ دندان شکن می داد و شبهه را از ریشه برطرف می کرد. مسأله شناخت - معرفت - هم از مسائل فلسفی و علمی روز بود که در کتابهای استاد، بارها مورد بحث، قرار گرفته است.

#### چهارم: ساده کردن علوم اسلامی

یکی از مشکلات ما، کیفیت تعلیم و تعلم علوم اسلامی است که در طول تاریخ تدریجاً به صورت معماً درآمده و برای نوع مردم قابل فهم

نیست، این مشکل را خیلی از افراد حوزه درک کردند اما چاره‌ای برای حل آن، ارائه نمی‌دادند، استاد مطهری مشکل را درک کرد و در صدد رفع آن برآمد و یک سلسله کتابها بنام آشنایی با فقه و اصول، آشنایی با منطق و فلسفه، آشنایی با قرآن و جز آن نوشت زیرا با آن متد سابق و سنتی، فهم این علوم، به طلاب حوزه، در مدت نامحدود تحصیل، اختصاص داشت و جوانهای ما که در دانشگاهها درس می‌خوانند و متدین هستند و فرصت طلبگی را هم ندارند ولی مایل هستند اجمالاً از این علوم حوزوی سر درآورند و در حدّ نیاز آنها را تحصیل کنند، اما این کتابهای درسی حوزوی درد آنان را دوا نمی‌کند.

این یک خلاء ای بود که استاد مطهری آن را تدارک فرمود، شما کتاب آشنایی با منطق و فلسفه را با دیگر کتب منطق و فلسفه، مقایسه کنید خیلی با هم تفاوت دارد، ایشان در این جزوه، ثابت می‌کند که منطق یک علم است و مورد نیاز بشر، و می‌تواند اشتباهات فکری بشر را رفع کند، منطق جدید هم، کاربرد آن منطق را ندارد و همچنین مسائل بفرنج فلسفه را با رنگ و لون جدید، بیان کرد که دانشجویان می‌فهمند و فائده آن را درک می‌کنند.

از جمله این سلسه کتابها، کتاب شریف «سیری در نهج البلاغه» است که او اولاً سعی کرده نهج البلاغه را بفهمد، و به قول خودش سالها با این کتاب مأنوس بود، در منبرها می‌خوانده، ولی وارد عالم نهج البلاغه نشده بود تا این که در سفری به اصفهان با مرحوم میرزا علی آقا شیرازی آشنا و در درس نهج البلاغه او حاضر می‌شود و به وسیله این عالم متقی، وارد عالم نهج البلاغه می‌شود و از خدا می‌خواهد کسی او را وارد عالم قرآن کند.

خود این تعبیرات حاکی از دقت و موشکافی او است، که به درک اولیه علوم اکتفا نمی کند و مایل است به عمق مطالب برسد و به قول خودش: «وارد عالم نهج البلاغه شود» و بقول من راسخ در این علم گردد.

وی پس از برخورد با مرحوم شیرازی می فهمد که نهج البلاغه را نفهمیده است، مرحوم شیرازی در شرح عبارات نهج البلاغه، علی علیه السلام را در نظر مستمعین، مجسم می کرد بلی، استاد مطهری در این خصوص نظیر فخر رازی است که تفسیر کبیر را نوشته و هیچ مسأله ای به فکر کسی نمی رسد مگر این که فخر رازی در این تفسیر آورده است مع ذلک، در آخر عمر گفته است: «من حالا می فهمم که قرآن را نفهمیده ام». بلی، همین که انسان بفهمد که فلان علم را نفهمیده، خود یک مرحله عالی از علم و فهم است و می توان آن را رسوخ در علم نامید.

باری، همین نکته که استاد مطهری به این مشکل برخورد کرده که نوشته ها و کتابهای قدیمی درد جوانان امروز را دوا نمی کند و باید در نحوه عرضه مطالب علمی تجدید نظر و نوآوری کرد و بعداً در چند رشته از علم، بخصوص در فلسفه، به گواهی حواشی او بر «اصول فلسفه و روش رایسم» و در شرح وی بر منظومه حاجی سبزواری و دیگر آثار فلسفی، دست بتألیف در خور فهم ابناء زمان بزند، خود بزرگترین هنر است.

### پنجم - بیداری و حماسه اسلامی:

سخنی را از مرحوم شهید مطهری شنیدم و در کتابهای ایشان هم آمده است که باید روح حماسی را به اسلام و مسلمین برگردانید، همان روحیه ای که در صدر اسلام در مسلمانها بود و باعث سرعت پیشرفت

اسلام گردید و ملل جهان را بخود جلب کرد، مسلمانها قرنها است این روحیة عالی حماسی را از دست داده اند، اینک اسلام، در حقیقت یک چهره رنگ پریده و در حال احتضار، بخود گرفته است، دشمنان اسلام هم همین را می خواهند، آنان ذلت و ضعف و سستی مسلمانها را خواهانند، و در این راه سرمایه گذاری کرده و می کنند. مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی می گفت: «الاسلام محجوب بالمسلمین» مسلمانها حجاب اسلام شده اند چهره زیبای اسلام را در پشت قیافه ناموزون خویش پنهان کرده اند، مردم دنیا اسلام را در چهره مسلمانها می بینند. و وضعیّت نابسامان اخلاقی، معیشتی و معاشرتی مسلمانها را آینه شناخت اسلام قرار می دهند و از این راه درباره اسلام داوری می کنند. مرحوم آسدآبادی در سخن دیگری می گفت: بهترین خدمت مسلمین به اسلام، آن است که بیایند صریحاً بگویند ما مسلمان نیستیم، تا مردم آنان را میزان و معیار شناخت اسلام ندانند و برای شناخت اسلام، سراغ خود اسلام و منابع اصیل آن بروند. اسلام قوانین مترقی دارد، حکومت دارد، آزادی و عزت پیروان خود را می خواهد، پیشوای اسلام فرمود: «الاسلام یعلو ولا یُعلى علیه» بلی اسلام برترین است، و تا چند قرن این حقیقت را به جهان نشان داد، مسلمانها تا چند قرن برترین اقوام و ملل جهان بودند.

این حقیقت که وضعیّت مسلمین با عزت اسلامی سازگار نیست استاد مطهری و کلیّة مصلحین جهان اسلام را رنج می داد. وی در این زمینه نوشته های زیادی دارد. کتاب کوچک و پر محتوای «نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر» کتاب باارزشی است. در این کتاب مصلحان قرن اخیر اسلام معرفی شده اند تا مسلمانها رابه فکر عظمت دیرینه اسلام بیندازد. وی، در این کتاب

مصلحان را معرفی می کند مانند سید جمال الدین اسدآبادی، شیخ محمد عبده و دیگران ولی برخی که داعیه اصلاح دارند و به افساد و ایجاد اختلاف بین مسلمین دست می زنند مانند «سید محمد رشید رضا» صاحب مجله و تفسیر «المنار» از آنان نکوهش می کند که کتاب تفسیر خود را پر از حمله و هجوم به شیعه کرده است، یک انسان مصلح، نباید تا این حد در مذهب خاص یا علیه مذهب خاص تعصب بخرج بدهد، و تا این حد تنگ نظر و مذهب گرا باشد. استاد او شیخ محمد عبده و استاد عبده، سید جمال الدین چنین نبودند.

بحث جهاد و بحث شهید و شهادت را استاد مطهری مطرح کرده است. منظور وی از طرح این مباحث، برانگیختن روح حماسی در مسلمان ها است. جمله «شهید شمع محفل بشریت است» هم اکنون در زبانها مانند یک شعار پر معنی رواج پیدا کرده است.

سخنرانی های ایشان، درباره فاجعه کربلا همه همین هدف مقدس را دنبال می کرد، مقصود او از خواندن واقعه عاشورا و نوشتن در مورد این داستان، صرفاً گریاندن نبود، بلکه تحریک حس حماسی مسلمان ها بود. او می گفت نشستن و بر مظلومان کربلا گریستن درست نقطه مقابل هدف حسین است. گریه بکنند ولی باید در راه اقامه عدل و برانداختن طاغوتها هم حرکت کنند. گریه باید در روح مردم این اثر را بگذارد که دنبال راه حسین بروند، مجالس حسین باید مردان فداکار و مخلص و از جان گذشته تحویل جامعه اسلامی بدهد، و گرنه به هدف قیام کربلا نرسیده است او می گفت: ما باید از راه عزاداری حسین، مردان فداکار و شهدایی تقدیم اسلام کنیم. او در این راه موفق شد، کارهای او و دوستان و هم مسلکان مبارز او ثمر خود را بخشید.

حسینیة ارشاد را هم به همین منظور تأسیس کرد، و اصرار ورزید که نام آن

را «حسینیه» بگذارند. وی در جلسات انجمن اسلامی مهندسین، و مجالسی از این قبیل بسیار سخنرانی کرد و جریان عزاداری عاشورا را به راه واقعی خود انداخت، حسینیه قبلاً جای سینه زنی بود، او و رفقاییش آن را مرکز بیداری اسلامی کردند، و سالها از آن مکان اشعۀ اسلام راستین پخش می شد، روشنفکرترین متدین ها در آنجا گرد می آمدند و از آنجا الهام می گرفتند. مسلماً حسینیه ارشاد، یکی از مراکز بیداری اسلامی بود، حق عظیمی و هم سهم عظیمی در انقلاب اسلامی دارد. گرچه بعداً تندروی های برخی لطمه هایی هم به اسلام و انقلاب وارد آورد.

مقالات ایشان پس از انقلاب که تحت عنوان «انقلاب اسلامی» جمع آوری و چاپ شده است همه نمودار ادامه همین فکر است. اگر گفته شود شهید مطهری با نوشته ها و سخنرانیهای خودش سهم بزرگی در پیروزی انقلاب داشته کما اینکه طرحها و افکار او به پیروزی انقلاب کمک کرده، سخن گزافی نگفته ایم. به طور حتم او عده زیادی را برای شهادت در راه اسلام آماده کرد، خود او هم که عاشق شهادت بود به این فیض عظیم نایل گردید و عنوان مقدس شهید را بنام خود اضافه کرد. *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

کلیۀ بحثهای استاد مطهری درباره حکومت، آزادی، مبارزه با ستمگران و از این قبیل موضوعات، همه در همین راه بیداری مسلمین و تزریق روح حماسی به آنان، تدوین گردیده است.

### ششم - تبیین اقتصاد اسلامی:

شکی نیست که اقتصاد، زیربنای حیات جامعه است، جامعه اسلامی به همان نسبت که از اسلام اصیل دور افتاده، همچنین از اقتصاد سالم برکنار

است. آیا نظام اقتصادی که بر کشورهای اسلامی حاکم است اقتصاد سالمی است، اقتصاد اسلامی است؟؟ مسلماً خیر؛ بنابراین استاد مطهری که عزم را جزم کرده، مشکلات مسلمانها را در حد مقدور برطرف کند نمی تواند در این مسأله حیاتی سکوت کند، بخصوص که مکتبهای اقتصادی جهان و زرق و برق تر از همه در دهه های گذشته مکتب کمونیستی بود. و بسیاری از جوانها از راه جلب شدن به مکتب اقتصادی کمونیست، به دام کمونیستها افتاده اند. لهذا استاد مطهری مقالات متعددی در این زمینه نوشت که مکتبهای اقتصادی جهان و از همه بیشتر اقتصاد مارکسیستی را زیر سؤال برد، و در مقابل آنها، طرح اقتصاد اسلامی را ارائه داد.

این مقالات غالباً در حیات او منتشر نگردید بعد هم که چاپ شد از نشر آن مانع شدند زیرا در این مقالات نظرات خاصی را مطرح کرده بود که به مذاق برخی از روحانیان سنتی جور در نمی آمد و من در این زمینه بحث نمی کنم. کسانی که مایل هستند باید مجموعه مقالات اقتصادی ایشان را ببینند. مسلماً اگر استاد مطهری به این مسأله مهم، توجه نمی کرد، طرح اصلاحی او ناقص بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### هفتم - مسأله روحانیت:

مسأله روحانیت در رأس مسائل اسلامی و امّ المسائل است. در این که روحانیت، در گذشته پاس دار اسلام بوده و الان هم هست و باید بعداً هم پایدار بماند، جای بحث نیست. دیگران، به اسلام خدمت می کنند اما خود را موظف دائم نمی دانند، این روحانیت است که کار اصلی او خدمت به اسلام و دفاع از اسلام است. دیگران کارهای دیگر دارند اهل تجارت و یا



کارمند اداره و یا کارگر کارخانه هستند، در لابلای کارهای اصلی خود، خدمتی هم به اسلام می کنند: سخنرانی می کنند، مقاله می نویسند که خدمتی مشکور است. اما روحانیت اسلام، شغل شاغلش، خدمت به اسلام است. بسیار خوب، حالا که روحانیت این قدر در حفظ اسلام مؤثر است آیا همواره به اسلام خدمت می کند؟ آیا تشکیلات و امکانات و مایه علمی لازم را همه روحانیین دارا هستند؟ و اگر دارا نیستند آیا به اسلام لطمه نمی زنند؟

مسئلاً روحانیت، برای حفظ اسلام لازم بوده و هست و تز اسلام منهای روحانیت در حقیقت به معنی -اسلام منهای اسلام- است. انسان کسانی را می بیند که شصت هفتاد سال در یک شهر زندگی می کنند، مردم را ارشاد و موعظه می نمایند، مردم با دیدن خط مشی ایشان مؤمن به اسلام باقی مانده اند، انصافاً کار بسیار مشکلی است، که کسی با همه محرومیتها طی یک عمر درازی تکیه گاه ایمان و عمل مردم باشد و نقطه ضعفی که باعث سست شدن عقیده مردم باشد، در او دیده نشود.

از امام خمینی رضوان الله تعالی علیه شنیدم که می فرمود: هر شهر و دهی که مردمش سالم و متدین هستند وقتی انسان پی گیری می کند می بیند یک روحانی صالحی در آنجا بوده است. آیا اگر چنین کسانی سخنگوی اسلام و معرف اسلام باشند مؤثرترند یا کسانی فاقد این خصوصیات؟

بلی، اگر روحانی خود را ساخته باشد جامعه ای را اصلاح می کند، مانند شخص رسول اکرم که علی را به جانشینی خود نصب می کند، زیرا او می تواند الگوی اسلام باشد. ما فعلاً به مسأله تشیع و تسنن کار نداریم،

بیننا و بین الله سخن گوی اسلام، عمروعاص و خالد بن ولید باشند بهتر است یا علی علیه السلام؟

بلی، روحانی واقعی کسی است که عمری دود چراغ خورده، تمایلات خود را سرکوب کرده، و خود را علماً و عملاً و اخلاقاً ساخته است، چنین کسی می تواند مایه هدایت مردم باشد.

مسئلاً در اسلام، و در همه ادیان چنین کسانی باید باشند، اما آیا همه کسانی که در زنی روحانیت هستند، خادم اسلام هستند؟ مسلماً خیر چه بسیارند کسانی که وجودشان برای اسلام ضرر دارد، اسلام را وارونه جلوه می دهند، و بجای هدایت مردم را گمراه می کنند.

پس روحانیت ضرورت دارد ولی نواقصی هم در روحانیت هست که باید رفع شود، استاد مطهری به لحاظ حساسیت موضوع با نهایت احتیاط در این وادی وارد شد. او از روحانیت انتقاد می کرد تا آن را اصلاح کند و قصدش مانند برخی دیگر اهانت به روحانیت یا برانداختن آن نبود.

استاد مطهری و رفقاییش، سالها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، مقالاتی را نوشتند و آنها را در کتابی بنام «مرجعیت و روحانیت» چاپ کردند، مسائل عمده روحانیت در این کتاب مورد بحث قرار گرفته است، مسأله برنامه های درسی و کتابهای سنتی رایج در حوزه های علمیه، مسأله راه معیشت روحانیت و در رأس آنها وجوهات و نابسامانی هایی که در جمع و پخش وجوهات وجود دارد. وجوهات، به تعبیر ایشان شریان حیات روحانیت است، و همچنین ابعاد دیگر روحانیت. بحث درباره روحانیت بسیار حساس است، این بحث، مخالفان سرسختی پیدا می کند. استاد مطهری در حقیقت، با نهایت جسارت وارد این میدان شده است. او خود

روحانی بود، و قهراً باید مدافع روحانیت باشد، از طرفی نواقص و معایب آن را باید بگوید تا اصلاح شود. البته آن سخنان و کوششهای ایشان و دیگران تا حدودی اثر کرده است.

در نامه ای که استاد مطهری به امام نوشته است و در کتاب «سیری در زندگانی امام» چاپ شده است مطالبی به این مضمون آورده: «با تمام وجود در تمام عمرم از روحانیت دفاع کرده ام، خودم هم می خواهم روحانی بمانم و دفاع خواهم کرد. کسانی و گروههایی که با روحانیت مبارزه می کنند، هر کدام از آنها انگیزه خاصی دارند: شاه و دار و دسته اش می خواهند روحانیت را که همواره موی دماغ است از عرصه بیرون کنند، ملی گرایان چه راست بگویند و چه دروغ و به ملی گرایی عقیده نداشته باشند، در هر دو حال، می بینند روحانیت اسلام را مطرح می کند، ولایت فقیه را مطرح می کند، با عرق ملیت منهای از دین، مبارزه می نماید، پس باید روحانیت را از میدان بدر کنند. چپها می خواهند مراسم الحادی خودشان را پیاده کنند، اما روحانیت خار سر راه آنان است. بنابراین این چند گروه دست به دست هم دادند و هر کدام به انگیزه خاصی با روحانیت درافتادند، و تا توانستند روحانیت را کوبیدند»، آنان همواره نقاط ضعف روحانیت را بیان می کنند، مسلماً روحانیت، نقاط ضعف هم دارد ولی آیا با همه نقاط ضعف آن باید از روحانیت صرف نظر بکنیم؟ آیا روحانیتی که در عصر ما شخصیت هایی مانند علامه طباطبایی، علامه مطهری، آیه الله طالقانی، امام بزرگوار و بسیاری از عناصر صالح دیگر را تربیت کرده می توان از آن، به واسطه نقاط ضعفش بکلی صرف نظر کرد؟ ابداً.

شما فکر می کنید ابن سینا غیر از یک آخوند بوده، آیا سعدی بجز یک

عمّامه بسر بوده؟ و همچنین حافظ و مولوی و صدها از این بزرگان مگر روحانی نبوده اند؟ پدر مولانا شیخ الاسلام قونیه بود. خود او هم چنین بود. سعدی به قول خودش «همه خاندانش عالمان دین بودند». اصولاً فرهنگ ما زاییده و دست پرورده روحانیت اسلام است، حتی شعر و ادب ما از میان روحانیت برخاسته است.

حالا کسی بیاید و همه این سوابق را نادیده بگیرد و بخواهد روحانیت را از اساس از میان بردارد می شود گفت او خیرخواه اسلام است؟ یا بگوید: «مَلِك، مَلِك و مَلَأَم از یک ماده اند»، آیا این خادم اسلام است؟ به هر حال، استاد مطهری، در این وادی خطرناک با نهایت احتیاط به قصد اصلاح روحانیت وارد شد و تا توانست سخنرانی کرد کتاب و مقاله نوشت تا آن را به راه صلاح هدایت نماید.

### هشتم - مبارزه با التقاط:

مسألة خطر التقاط، در عصر ما جزء مسائل حیاتی اسلام است. همان طور که قبلاً گفتم، کسانی آمدند، یا هدف حقی داشتند و می خواستند اسلام را با مقتضیات زمان، وفق بدهند و یا هدف باطلی داشتند حتی برخی از این راه، مرام مارکسیستی را دنبال می کردند زیرا می دیدند مردم، آن مرام را در لفافه اسلام می پذیرند و در غیر این صورت آن را قبول نمی کنند به هر حال، اقسام و انواع التقاطها پیدا شد، از روی حسن نیت، یا از روی سوء نیت. استاد مطهری تقریباً از اولی که قلم به دست گرفت، به این خطر توجه داشت، و اگر کسی آثار ایشان را از آن حیث که مبارزه با التقاط است گرد آورد لااقل سه جلد کتاب می شود. فرصت نیست که من در این زمینه زیاد

بحث کنم و موارد التقاط را که استاد مطهری به سراغش رفته یک یک شرح دهم. ولی می‌گویم: این جبهه، یکی از مهمترین جبهه‌های مبارزه‌ی استاد مطهری بود که خیلی خوب از عهده برآمد ولی دشمنان بسیاری را هم برای خود تراشید.

مثلاً اگر از اقبال لاهوری در مسأله خاتمیّت انتقاد کرده‌ی هواخواهان اقبال را بد آمده است و علیه او برخاسته‌اند. و همچنین اگر علیه دستجات التقاطی چپی چیز نوشت، آنان عمده در همین راه او را شهید کردند. امید است کسی در همین بُعد از مبارزات مطهری یعنی موضع مطهری در قبال التقاط، کتاب بنویسد و به سخنانی که علیه او چه در دوران حیات و چه تاکنون گفته می‌شود پاسخ بدهد.

### نهم - مسأله ملی‌گرایی:

مشکل ملی‌گرایی هم در رأس مشکلات عالم اسلام است که ره آورد فرنگ رفته‌ها و یا دسیسه‌فرنگیها است، برای تفرقه میان مسلمین یا سست کردن حسن اسلامی آنان، که فعلاً درد بی‌درمانی شده، نه برای مسلمانها که برای خود جهان غرب.

انسان، می‌بیند از حدود شصت هفتاد سال پیش از این، دست نامریی‌ای کوشش می‌کند تا ملیتهای قبل از اسلام را در سراسر جهان اسلام، زنده کند، ملی‌گرایی درست نقطه مقابل تجدید حیات اسلامی است که دشمنان اسلام نام آن را «اصولگرایی اسلامی» گذاشته‌اند. من از اوای جوانی می‌دیدم کسانی در ایران و همچنین در ترکیه، در مصر، در کشورهای غربی، در شبه قاره هند، حرفهایی می‌زدند، مقالاتی می‌نوشتند

که حس ملیت و قومیت اقوام و ملل اسلامی را بیدار کنند و آن را جای گزین غرور اسلامی قرار دهند. بجای این که یک مسلمان درباره جهان اسلام بیندیشد فکر او را محدود به وطن خودش بکنند، البته وطن خواهی خوب است در حدی که به اسلام خواهی صدمه نزند.

در هر حال، استاد مطهری در مورد این مسأله حیاتی چند کتاب نوشت کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» را جهت دفع توطئه ایران گرایی یا وطن پرستی نوشت که ترانه ایران باستان را سر می داد و چنین وانمود می کرد که اسلام، آمده و وطن ما را از پیشرفت باز داشته و مفاخر ملی را از میان برده است.

در کنگره شیخ طوسی که من مسئول برگزاری آن بودم فهرست عناوینی به دانشمندان پیشنهاد شد تا در آن زمینه ها مقاله بنویسند، یکی همین «خدمات متقابل اسلام و ایران» بود که مرحوم شهید مطهری به من گفت که من کتابی را در دست تألیف داشتم و عقب نام می گشتم و این عنوان را از آنجا گرفتم؛ استاد مطهری در این کنگره شرکت نمود و درباره نقش شیخ طوسی در گسترش اجتهاد سخنرانی کرد.

باری کوشش در زنده کردن ملیتهای پیش از اسلام، چه به قصد خدمت به ملت یا به قصد خیانت به اسلام، در کلیه کشورهای اسلامی، در حال رشد بوده و هست و مشکلات فراوانی هم برای این ملتها به وجود آورده است.

در همین رابطه بر سر موارث اسلامی میان نویسندگان کشورهای اسلامی دعواست عربها همه این موارث را عربی می دانند. اصولاً از جهان اسلام در گذشته و فرهنگ اسلامی به ملت عرب و فرهنگ عربی تعبیر

می کنند به عکس، ایرانیها، ترکها، هندیها هر کدام این موارد را به ملت خود نسبت می دهند.

اگر کوششهایی را که در این راستا در این صد ساله اخیر انجام گرفته، گرد آورند چند جلد کتاب می شود بحث آتش سوزی کتابخانه های ایران و کتابخانه اسکندریه هم از همین فکر نشأت گرفته و استاد مطهری درباره آن کتاب نوشته است.

### دهم - تمهید و زمینه سازی انقلاب اسلامی:

فکر می کنم با مروری بر مسائل و مباحث و امتیازات گذشته بخصوص مبحث پنجم - بیداری و حماسه اسلامی - این حقیقت کاملاً روشن گردید که استاد مطهری از همان هنگام که قلم بدست گرفته و خواسته است به حل مشکلات جهان اسلام و پاسخگویی به نیازها همت گمارد و چنانکه گفتیم، رسالت اصلاحی خود را انجام دهد، مسلماً در سویدای قلب خود زمینه یک نوع انقلاب اسلامی جامع الاطراف و همه جانبه ای را تدارک می دیده است. انقلاب علمی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و بالاخره زمینه سازی برای حکومت عادلانه اسلامی همواره شاخص جهت گیری او بوده است؛ البته این بحث نیاز به شرح و بسط دارد و من در اولین سخنرانی خود راجع به استاد مطهری - سیری در زندگی علمی و اجتماعی شهید مطهری - با تحلیل روش سیاسی و اجتماعی استاد و سهم وی در پیروزی انقلاب اسلامی بتفصیل بحث کرده ام و باز هم جای بحث دارد. پس از این ده مسئله یا ده امتیاز - تلک عشرة كاملة - به نقطه پایانی می رسیم.

### نقطه پایان: مظلومیت استاد مطهری

استاد مطهری، از دیدگاه من، در حال حیات مظلوم بود زیرا درست شناخته نشده و خدمات او به اسلام ارزیابی نگردید، بعد از شهادت گرچه خداوند اجر او را ضایع نکرد، و اراده فرمود که کتابهای او در سطح وسیعی در ایران، و ترجمه آنها در خارج پخش شود و میلیونها خواننده پیدا کند. این اجر آن مرد مصلح بود. امام بزرگوار هم سخن آخر را درباره کتابهای او فرمود: «که بدون استثنا هم مفید است.»

در عین حال، اگر به محتویات این سخنرانی توجه شود معلوم خواهد شد که هنوز نقطه های ناشناخته در زندگی علمی و اجتماعی آن مرد وجود دارد یا برخلاف واقع درباره او داوری شده و می شود. اما در برابر همه این مظلومیتها و ناکامیها، شهادت، به او مقامی را ارزانی کرد، که مصداق حدیث شریف قرار گرفت: «فوق کلّ ذی برّ برّ حتّیٰ یُقْتَلَ الرجل فی سبیل اللّٰه، فإذا قُتِلَ الرَّجُلُ فی سبیل اللّٰه فلیس فوقه برّ» باری او سعادت مند بود در حال حیات و سعادت مند گردید با شهادت و «سلام علیه بوم و یلد و بوم مات و بوم یبعث حیاً».

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته